

تبیین دیدگاه آیت الله جعفری در مورد چرائی غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف و لزوم آن

زهره اخوان مقدم^۱

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۱۳ تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۰

چکیده

مسئله غیبت امام زمان علیه السلام در مباحث مهدویت جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر چه در روایات متعدد تعبیر «لَأَبْدُ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ» دیده می‌شود، اما در میان جامعه شیعیان رایج شده که: «غیبت امام عصر علیه السلام به سبب وجود گناهان ماست». سؤالی که به نظر می‌رسد، این است که چطور گناه این همه کافر و مخالف امام زمان، مانع ظهور نیست و فقط گناه همین اقلیت شیعه که معتقد به وجود و ظهور امام زمان علیه السلام هستند، مانع ظهور ایشان است؟ لذا مسئله قابل بررسی است. محقق و فاضل بی نظیری چون علامه آیت الله شیخ محمدرضا جعفری^۲، این بحث را به شکل مستدل بیان نموده و ادله ضرورت غیبت را مطرح نموده، معتقد است براساس دلائل، اساساً امام زمان علیه السلام نمی‌تواند غیبت نداشته باشد، و این موضوع از حکمت‌های الهی است. نگارنده، پس از ترجمه سخنان علامه، به تلخیص و توضیح دیدگاه وی پرداخته است. نتیجه بحث چنین است که براساس شش دلیل زیر مسئله غیبت و امام زمان علیه السلام از هم جدانشدنی است: ۱. لزوم خالی نماندن زمین از حجت خدا؛ ۲. امامت نکردن حضرت مهدی علیه السلام حتی برای یک روز؛ ۳. آیات ناظر بر

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم قرآنی تهران، ایران (dr.zo.akhavan@gmail.com).

۲. محقق جعفری از عالمان معاصر و سختکوش است که علاقه‌ای به شهرت نداشت. آیت الله خوئی به سبب شأن والای علمی آیت الله جعفری، ایشان را «الموسوعه المتحرکه» می‌نامید. منبع سخنان محقق جعفری در این مقاله، کتاب ایشان است به زبان عربی، که در: «مرکز الأبحاث العقائدية - الغيبة - محمدرضا جعفری» موجود می‌باشد؛ لازم به ذکر است که کتاب فوق توسط همین قلم، ترجمه و تحقیق و تنظیم شده و انتشارات نبأ آن را چاپ کرده است.

وعده الهی و غلبه دین خدا بر همه ادیان (پنج آیه)؛ ۴. دوازده نفر بودن امامان؛ ۵. حدیث ثقلین؛ ۶. احادیث مهدویت در کتب اهل سنت و نکات مهم آنها ناظر بر الهی بودن امامت امام عصر علیه السلام؛ که در این بخش به سه حدیث مهم از منابع عامه اشاره می شود. گفتنی است که وجود امام با غیبت، منافاتی ندارد. واژگان کلیدی: مهدویت، غیبت، امام زمان علیه السلام، آیت الله جعفری، شیعه اثنا عشری، دوازده امام.

مقدمه

مهدویت یکی از مباحث درون دینی مهم اسلام است و در اصل آن تفاوتی بین فرقه های اسلامی وجود ندارد. آنچه هست در تعیین مصداق است، زیرا فریقین روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس مهدی را انکار کند گویا مرا انکار کرده است. به هر حال بحث حضرت مهدی علیه السلام و زوایای مختلف آن مانند غیبت ایشان، به قدری مهم است که هم در تفاسیر شیعه و اهل سنت ذیل آیات مربوطه مورد بحث قرار گرفته و هم در کتب روایی فریقین. تفکری در میان جامعه شیعیان رایج شده که برخی گویندگان مذهبی می گویند: «غیبت امام عصر به سبب وجود گناهان ماست». شاید بتوان گفت این شائبه، به دلیل وجود جمله ای در توفیق شریف حضرت به شیخ مفید ایجاد شده، آن جا که می فرماید:

... وَ لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَ لَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ... (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۴۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق: ج ۲۶، ۲۸۷).

بر اهل تحقیق، پوشیده نیست که سخن فوق، اگر چه حکایت از کراهت حضرت نسبت به برخی اعمال شیعیان دارد، اما ناظر بر عدم لقاء و عدم حضور است، نه عدم ظهور؛ لذا نمی تواند ناظر بر علت غیبت باشد. گفتنی است که در سخن خواجه نصیر در مورد غیبت آمده: «عَبِيْتُهُ مِنْأ...» اما این هم به معنی گناهان ما نیست بلکه مقصود عدم همراهی و عدم آمادگی و نبود ظرفیت تحمل حکومت امام عصر علیه السلام است.

سؤالی که این جا مطرح می شود این است که اولاً چطور گناه این همه کافر و مخالف امام زمان علیه السلام، مانع ظهور نیست و فقط گناه همین اقلیت شیعه که معتقد به وجود و ظهور امام زمان علیه السلام هستند، مانع ظهور ایشان است؟! ثانیاً اگر قرار بود به سبب ظلم و گناه، امامی غائب شود، حتماً این اتفاق باید بعد از فاجعه دهشتناک و غم انگیز کربلا رخ می داد، چه، ظلم و گناه و وقاحت و جنایتی بالاتر از آن، بر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله متصور نیست. هم چنین زمانی که آیه

﴿اولوا الامر﴾ (نساء: ۵۹) نازل شد و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله چستی و کیستی اولوالامر را پرسیدند، هنوز ظلمی اتفاق نیفتاده بود؛ ولی همان موقع، پیامبر صلی الله علیه و آله از غیبت جانشین دوازدهم خود سخن گفتند (خزاز رازی، ۱۳۶۰: ۵۳-۵۴) از همین رو بررسی ارتباط غیبت و امام زمان عجل الله تعالی فرجه و علت غیبت ایشان لازم است. با توجه به مطالب پیش گفته، علت غیبت ایشان نمی‌تواند معصیت شیعیان باشد. نوشتار حاضر براساس تحلیل‌های محقق جعفری، به این موضوع می‌پردازد.

معرفی آیت‌الله علامه شیخ محمدرضا جعفری

آیت‌الله جعفری اشکوری رحمته الله علیه از بزرگان علمی و فحول دانشمندان معاصر است که در سال ۱۳۵۰ قمری در نجف، و در خانواده‌ای روحانی با سابقه‌ای که به قرن دهم هجری برمی‌گردد، به دنیا آمد. وی تحت نظارت پدرش آیت‌الله شیخ نصرالله اشکوری پرورش یافت، از اساتید حوزه استفاده کرد و در دانشگاه نجف نیز سال‌ها تدریس می‌نمود ولی بر اثر فشار حزب بعث، به ایران بازگشت. ایشان به دو زبان انگلیسی و فرانسه تسلط داشت و به همین سبب کتاب‌های مهمی مانند *اصول کافی* زیر نظر ایشان به انگلیسی ترجمه شد. از اساتید ایشان آیت‌الله خوئی رحمته الله علیه می‌باشد که در وصف وسعت علم آیت‌الله جعفری می‌فرمود: وی «الموسوعة المتحرکة» است. تحصیلات ایشان در نجف و قم بوده و سال‌ها تدریس و تبلیغ فرمود. ایشان که به «محقق جعفری» نیز مشهور است، تألیفات متعددی دارد و در حوزه کلام و تاریخ اسلام و حدیث صاحب شهرت ویژه است. در مبارزه با افکار مارکسیستی در عراق به همراه اندیشمند بزرگ سید محمدباقر صدر نقش مهمی داشت. در سال ۱۴۳۱ قمری در قم درگذشت و در وادی السلام نجف آرام گرفت.

از خصوصیات مهم محقق جعفری دفاع از مبانی کلام امامیه و نقد و بررسی شبهات ضد شیعه بود. نوشتار حاضر، برگرفته از یک سخنرانی علمی به زبان عربی از آیت‌الله جعفری در حوزه مهدویت است، که نگارنده سطور آن را ترجمه، تحقیق، و تنظیم نموده و به زودی به زیور طبع در قالب کتاب مزین می‌گردد. خلاصه‌ای از آن، که حاوی نکات مهمی است، در نوشتار حاضر عرضه می‌شود.

مبانی بحث علامه جعفری در «علت غیبت»

این بحث دارای دو مبنا است که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

مبنای اول: منوط بودن موضوع «غیبت» به اراده الهی

براساس اعتقادات شیعیان دوازده‌امامی، خداوند، غیبت امام عصر^{علیه السلام} و ظهور ایشان را مانند دیگر مقدرات، مقدر فرموده، مثل آفرینش عالم مخلوقات یا مرگ انسان‌ها و زنده شدن دوباره (جعفری، بی تا: ۱۵). خداوند در مورد غیبت امام عصر^{علیه السلام} همانند دیگر مراتب آفرینش و خلقت، نه از احدی نظرخواهی نموده و نه به احدی واگذار کرده است. به این معنی که او برای مخلوقاتش، ابتدا عالم اولی (یا همین عالم دنیا) و سپس عالم آخری (یعنی عالم آخرت) را آفرید و آن را مقدر فرمود؛ چه بخواهیم چه نخواهیم و چه از آن راضی باشیم چه نباشیم (همان: ۲۰).

۱. عدم اختیار انسان در برخی امور الهی

خداوند سبحان برای مخلوقات دو عالم را تقدیر فرمود که در عالمی به زندگی دنیایی بپردازند و در عالمی دیگر به زندگی اخروی. نیز مقدر فرمود خورشید یکی باشد و شب تاریک و روز روشن باشد و بسیاری از مقدرات دیگر. به همین شکل مقدر فرمود تعداد امامان معصومش ۱۲ نفر باشد نه یکی زیاد و نه یکی کم. نیز برای دوازدهمین ایشان - در حالی که زنده است - چنین مقدر نمود که از بین ما مردم غائب گردد و در زمانی که خود خدا از روی حکمتش بخواهد و براساس علمش مقدر کند، ظاهر شود؛ چه ما بخواهیم و چه نخواهیم؛ بنابراین انسان‌ها در چنین مواردی اختیار ندارند. مخلوق در اصول خلقت همانند آفرینش، حشر، تولد، مرگ و غیره هیچ اختیاری ندارد و اختیار کاملاً برای خداست.

۲. عدم جواز رد کردن امور دینی و اعتقادات، به دلیل استبعاد

علامه می‌گوید مطلبی که در مورد عدم اختیار انسان در برخی امور بیان شد، ساده است ولی با این حال، گاه به شکل شبهه درمی‌آید. وی سپس به اشعار «ایلیا ابوماضی» اشاره کرده و انحراف او را بدین سبب می‌داند که می‌خواهد معاد را با فهم خود قیاس کند، و چون نمی‌فهمد، به تناسخ معتقد شده است (همان: ۲۲). شخص آگاه فردی است که حقایق آفرینش را همان‌طور که هستند دریافت کند و از آنها بهره ببرد. بنابراین انسان‌ها مالک حقایق عالم نیستند و مالک آنها کسی جز خدا نیست (یونس: ۶۶). ما فقط به اذن خدا، می‌توانیم از آنها بهره ببریم (لقمان: ۲۰). این خدای تبارک و تعالی است که مالک مطلق است. اوست که تقدیر کرده و استمرار بخشیده و هم‌چنان براساس حکمتش استمرار می‌بخشد. این‌ها

سنت‌های خداست و هرگز برای سنت خدا تبدیل و تغییری نخواهیم یافت (احزاب: ۶۲). حال چنین خدائی که همه چیز را براساس حکمت و علم خود تقدیر نموده، برای امام دوازدهمش مقدر فرموده که: اولاً آخرین امام باشد. ثانیاً مهدی این امت باشد. ثالثاً همان کسی باشد که زمین را از دادگری و عدالت پُر می‌کند، همان طور که از جور و ستم پر شده است.

۳. لزوم تسلیم در برابر قوانین و مقدرات الهی از جمله غیبت امام

ایمان و اعتقاد ما به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه ذاتاً و فی نفسه از همین نوع است و ارتباطی با شخص ما ندارد، به گونه‌ای که مثلاً من اگر حضرت مهدی را دوست داشته باشم به او ایمان بیاورم و اگر او را دوست نداشته باشم به او ایمان نیاورم. دست من نیست! دلخواه نیست. اعتقاد من به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه یعنی خضوع داشتن و تسلیم اراده خداوند بودن. پس من باید همان‌گونه که به همه سنت‌های الهی و مقدرات او در این عالم و در مخلوقات او ایمان دارم، به مهدی هم ایمان بیاورم.

وظیفه انسان در عالم چیست؟ این است که هرکدام از قوانین الهی را که می‌بیند با آن منسجم شود و خود و زندگی‌اش را با آن متناسب و هماهنگ سازد؛ زیرا که قانون الهی به میل و خواست انسان تغییر نمی‌کند و این‌گونه نیست که اگر مردم به آنها راضی شوند، آنها اعمال شوند و اگر مردم راضی نشوند و اکراه داشته باشند، آنها قانون نشوند! چون سنت الهی به نسبت خواست مردم تغییر نمی‌کند. «وجود مهدی» نیز همین‌گونه است و به دلخواه بشر نیست. تنها کاری که انسان‌ها می‌کنند آن است که خود را با آن منسجم کرده و به آن ایمان بیاورند.

۴. تقدیر وجود امام مهدی و ظهور او و نسب او به اختیار خداوند

دانستیم که خداوند در عالم تکوین و تشریح، از کسی اجازه نمی‌گیرد و با کسی مشورت نمی‌کند. همان‌گونه که در عالم خلق و تکوین، خداوند اراده کرده که مخلوقاتش پس از مرگ محشور شوند، در عالم تشریح هم خداوند اراده فرموده که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه غیبت داشته باشد و هیچ فرقی بین این دو مورد یعنی عالم تشریح و تکوین نیست. همان‌گونه که در اولی، یعنی حشر در قیامت، با احدی مشورت نکرده، در دومی نیز مشورت نکرده است.

پس خداوند تبارک و تعالی مقدر نموده که:

- این امت مهدی داشته باشد؛

- در آخر الزمان ظهور کند؛

- از اهل بیت رسول الله ﷺ باشد؛

- از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام باشد؛

- و از سلاله امام حسین علیه السلام باشد.

چنان که در روایت بدین مطلب تصریح شده که:

خداوند در عوض شهادت سیدالشهدا علیه السلام، امامت را در ذریه ایشان... قرار داد (طوسی،

۱۴۱۴ق: ۳۱۷).

مبنای دوم: اختصاص بحث حاضر به اعتقادات شیعیان

بدون شک زمانی که پیرامون حضرت مهدی علیه السلام بحث می‌کنیم، مراد، جایگاه مهدویت و جایگاه امامت در عقاید شیعیان دوازده امامی است، نه فرقه‌های دیگر. علامه جعفری بر آن است که فقط شیعیان نیستند که به مهدویت اعتقاد دارند، بلکه فرقه‌های دیگر هم معتقدند؛ ولی مبانی و نتایج بحث در هر گروه، متفاوت است. همین تفاوت و دوگونگی بحث، در اعتقاد نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام هم وجود دارد، چرا که فقط ما شیعیان نیستیم که اقرار به مراتب ایشان داریم، اما اعتقادات ما شیعیان، با دیگر فرقه‌ها، درباره جایگاه و شئون امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار متفاوت است.

در این مبنای دوم، سه زیرمجموعه مهم وجود دارد که از نظر خوانندگان می‌گذرد.

۱. متواتر بودن احادیث مربوط به امام مهدی علیه السلام نزد فریقین

متون و نصوص بسیاری وجود دارد که به وضوح دلالت دارد بر این که عالمان حدیث اهل سنت و آنهایی که به تحقیقات و پژوهش‌های جدید در حوزه احادیث و روایات عنایت دارند، همگی متفق هستند بر این که احادیث مرتبط با مهدی متواترند، زیرا بیش از ۳۰ مرد و زن صحابی آن را نقل نموده‌اند. علاوه بر تواتر اجمالی متن این گونه احادیث، بعضی از احادیث حضرت مهدی علیه السلام، مانند آنچه که از عبدالله بن مسعود صحابی بزرگ نقل شده، آن قدر توسط راویان متعدد، از ابن مسعود نقل شده که سند آن هم متواتر است.

۲. علت اختلاف اهل سنت با شیعه در اعتقادات ناظر بر مهدویت

محقق جعفری پس از ذکر تواتر احادیث مهدویت، یک سؤال مقدر مطرح می‌کند که اگر چنین است و آنها هم به تواتر روایات حضرت مهدی علیه السلام معتقدند، پس چرا اعتقاد آنها در مورد مهدویت، با شیعیان تفاوت دارد؟ جواب این است: اگر چه احادیث اهل سنت در باب مهدویت

فراوان است و به حدّ توانتر می‌رسد، ولی ایشان آن هنگام که روایات را جمع کرده و برخی را با برخی دیگر تفسیر می‌کنند، روش و شیوه تفسیر و تأویل آنها با شیعیان متفاوت است و احادیث را به شکل دیگری تأویل و تفسیر می‌کنند. لذا شاهد این هستیم که نتایج آنها با نتایجی که ما از روایات مهدویت می‌گیریم، متفاوت می‌شود. مثلاً در تفاسیرشان می‌یابیم که قائل به این هستیم که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه از فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشند، یا محل ظهورشان از سمت غرب است، ولی در احادیث شیعه چنین چیزی نیست.

۳. علت استناد بحث به روایات عامه در برخی موارد

پس از مطلب پیش گفته، علامه تصریح می‌کند چنان چه گاهی استناد به حدیثی از احادیث اهل سنت می‌نمایم، نه برای گره‌گشایی از یک گره و نه برای روشنگری از یک اشکال است. ابداً من از همه اینها دوری می‌کنم؛ به عبارت دیگر من مستقیماً و به طور خاص و ویژه از روایات عامه بهره نمی‌برم، بلکه اگر گاهی آنها را ذکر می‌کنم، تنها از باب تأکید و تقویت دیدگاه‌های شیعه می‌باشد و این مطلب را در استدلال چهارم از بحث حاضر خواهید دید که روایات اهل سنت را می‌آورم و پاسخ‌های نیکویی برای آنها دارم.

غیرقابل تفکیک بودن مسئله «غیبت» از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه

علامه ادعا می‌کند که نمی‌توان به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بدون غائب شدن او، معتقد شد زیرا لازمه وجود ایشان، غیبت است. غیبت، برای امام دوازدهم لازم است و امکان ندارد موضوع حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و بحث مهدویت، از بحث غیبت آن حضرت قابل تفکیک باشد. وی سپس دلائلی می‌آورد تا براساس آنها ثابت کند اگر امام عصر عجل الله تعالی فرجه، غائب نمی‌شد پی آمدهایی داشت. اینک شش دلیل علامه:

دلیل اول: لزوم خالی نماندن زمین از حجت الهی

خداوندی که از نیاز بندگانش آگاه است و شأن اوست که مهربان و آگاه و مدبر باشد و در خور اوست که با حکمت و درایتش فعلی را انجام دهد، شایسته است فعلی را حکم کند که در آن رأفت و رحمت او نسبت به بندگان و پایبندی او به عدالت روشن باشد. همان عدالتی که خداوند سبحان خود را به آن ملزم دانسته. چنین خداوند مهربانی زمین را از حجت و امام خالی نمی‌کند. (صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ۴۸۵؛ کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۱۷۸، ابن بابویه، ۱۳۵۹: ج ۱، ۲۲۹) پس خداوندی که برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مقدر نموده که یکی از امامان معصوم علیهم السلام

باشد، غیرممکن است که غیبت نداشته باشد زیرا زمین نمی‌تواند بدون حجت باقی بماند. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۱۷۸) این موضوع یعنی خالی نماندن زمین بدون حجت الهی، به قدری مهم است که در روایات چنین آمده که:

حتی اگر دو نفر روی کره زمین باشند، باید یکی از آنها امام باشد. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱، ۱۷۸) اگر امام، غائب نمی‌شد و همانند آباء خود زندگی کرده و از دنیا می‌رفت، زمین بدون حجت باقی می‌ماند؛ مگر آن که تعداد حجت‌های الهی بسیار فراوان می‌شد که دلیل چهارم ناظر بر همین مطلب است.

دلیل دوم: امامت نکردن حضرت مهدی علیه السلام حتی یک روز

امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۳۲ هجری شمسی متولد شدند. امامت ایشان پس از شهادت پدرشان حضرت هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری و در سن ۲۲ سالگی آغاز شد. البته قول مشهور نزد شیعیان برای شهادت حضرت هادی علیه السلام، سال ۲۶۰ هجری است. به هر حال صرف نظر از اختلاف فریقین در سال و چگونگی وفات ایشان، باز هم امامت امام حسن عسکری علیه السلام شش سال است.

علامه می‌گوید:

می‌خواهیم روی این مطلب تکیه کنیم که خداوند سبحان با حکمتش امامت ایشان را شش سال مقدر فرموده و این مقدار، براساس حکمت خدا کافی بوده است. خداوند ایشان را «امام و پیشوا» قرار داده و حضرت عسکری علیه السلام نیز در همین شش سال، تمام و کمال نیاز مردم و وظایف خود را انجام داده است. پس شش سال کافی است که ما یک شخصی را بین خود به عنوان «امام» داشته باشیم و از این مدت چنین برداشت می‌کنیم که اراده خداوند همین بوده که امام عسکری علیه السلام شش سال امامت کنند؛ اما چرا حضرت مهدی علیه السلام تاکنون حتی یک روز هم امامت نداشته است؟ زیرا تا زمانی که پدر بزرگوارشان در قید حیات بودند امامت، مخصوص ایشان بود و طبق روایات اگر دو امام داشته باشیم و یکی از ایشان به تقدیر خداوند تبارک و تعالی امام ناطق باشد، ناگزیر دیگری سکوت خواهد کرد. (ابن بابویه، ۱۳۵۹ق: ج ۲، ۴۱۷)

تا زمان شهادت پدر را قبول می‌کنیم و اشکالی پیش نمی‌آید که حضرت حجت علیه السلام، امامت نداشته باشند؛ اما بعد از وفات پدر چه؟ آن‌گاه چرا امامت نداشتند؟ روزی که امام عسکری از دنیا رفتند، امام زمان غائب شدند و حتی یک روز هم امامت نداشتند. پس اساساً چه نیازی به امامت ایشان وجود دارد؟

صاحب کتاب گویا از خدا سؤال می کند که:

خداوند! آن گاه که در آن زمان امامت را برای مهدی تقدیر فرمودی، چنین کردی تا مردم از امامت او بهره ببرند! وگرنه خودت که محتاج انبیاء و رسولان و امامان و حجت هایت نیستی. هرچه از ارسال رُسل و انتصاب حُجج انجام دادی، فقط برای استفاده خلق از آنها بوده، نه برای نیاز تو به مخلوقات و نه برای نیاز تو به انبیاء و رسولان؛ پس مردم کی از وجود ایشان بهره برده اند!؟

حال با تفسیر شیعه از امامت، که هم تعداد ائمه معین است و هم ترتیب آنها مشخص، و با توجه به این که استمرار هدایت تا قیامت لازم است، ثابت می شود که اعتقاد به امامت حضرت مهدی علیه السلام بدون غیبت، نزد شیعه امکان ندارد؛ زیرا ایشان از آغاز عمر شریف خود، نه تنها به اندازه پدران بزرگوارش، بلکه حتی به اندازه یک روز هم هدایت امت را در دست نداشته است. امام عصر علیه السلام حتی در سخت ترین و سیاه ترین دوران های شیعه نیز، به دلیل غیبتش امکان ارتباط با شیعیان را نداشته، پس به ناچار، انجام وظائف ایشان و ارتباط و تصرف در امور مردم به شکل ظاهری، موکول به بعد از زمان غیبت خواهد شد؛ و ما هم ناچاریم و باید ملتزم باشیم به این که اگر مردم بخواهند مثل امامان دیگر در عصر خودشان، از حضرت مهدی علیه السلام بهره ببرند، چنین امری باید در عصری بعد از عصر غیبت محقق گردد. این موضوع نشان می دهد که زمان امامت ظاهری ایشان هنوز نرسیده و بر این اساس لازم است اکنون در پرده غیبت باشند تا روزی - که فقط خدا زمانش را می داند (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ج ۱، ۳۶۸) - ظهور کرده و «امامت» فرماید.

دلیل سوم: آیات ناظر بر وعده الهی مبنی بر چیرگی دینش بر همه ادیان

خداوند سبحان به صورت صریح در آیات متعدد، وعده داده که دینش را بر همه ادیان غالب کند. این وعده به تعبیر مختلف، در پنج آیه از قرآن کریم آمده ولی هیچ گاه، محقق نشده است و باید محقق شود وگرنه شائبه کذب بر گوینده روا می شود.

آیه اول: سخن خداوند در سوره توبه ناظر بر غلبه دین الهی

۷۹ اولین آیه ای که مورد بحث قرار می گیرد و دلیل بر لزوم غیبت برای امام عصر است، آیه ۳۳ سوره توبه می باشد. سوره توبه در بحث حاضر، جایگاه مهمی دارد، زیرا از آخرین سوره هایی است که به پیامبر نازل شده و پس از آن، غیر از سوره مائده سوره ای نازل نشد. خداوند می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.
 از حیث قواعد عربی، عبارت «هو الذی»، روی هم رفته تأکید است برای عبارت «أَرْسَلَ رَسُولَهُ»، چون اگر خداوند سبحان می فرمود: «اللَّهُ أَرْسَلَ رَسُولَهُ» خلاصه تر بود و سه واژه بود، اما این جا فرموده: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ» و چهار واژه به کار رفته، پس این تأکید هدفی دارد و هدف این است که بگوید: کسی را که خداوند با حکمتش و علمش، پیامبر خود نموده، به سبب جایگاه ویژه این رسولش و جایگاه ویژه این شریعتش که این رسول آورده، سزاوار است که همان خدا، این دینش را بر همه ادیان چیره سازد اگر چه مشرکان را خوش نیاید.

در بخش دیگر از این آیه می فرماید: «بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»، یعنی خداوند فرموده: من این رسول آخرم را با هدایت و دین حق فرستادم. سؤال مهمی که به نظر می رسد این است: مگر خدا همه رسولان قبلی را براساس هدایت و دین حق نفرستاده بود؟! پس چرا فقط این دین را و این رسول را با عبارت «هدایت و دین حق» توصیف می کند؟

به طور خلاصه پاسخ این است که ادیان پیشین، اگرچه هدایتگر بودند ولی در مقایسه با هدایتی که رسول خاتم آورد، هدایت کامل برای جمیع انسان ها نبودند. محقق جعفری تصریح می کند:

منظور من این نیست که آن ادیان، ناقص بودند، بلکه منظور من این است که آن ادیان، در قیاس با عمر طولانی انسانیت، نژاد انسان را در دوره ای بسیار کوتاه از عمر طولانی اش هدایت کردند. آن مقدار هدایت، نسبت به هدایتی که پیامبر ما آورده، قابل قیاس نیست. این سخن براساس گفته کسانی است که می گویند:

بارزترین و واضح ترین و کامل ترین مصداق هدایت و نیز دین حق، آن است که پیامبر ما آورده است. با ظهور دولت حق که بر همه ادیان پیروز می گردد، این کمال دین و کمال بشر محقق می گردد (جعفری، بی تا: ۵۳-۷۴).

آیه دوم: سخن خداوند در سوره صف ناظر بر وعده الهی

خداوند در سوره صف آیه نهم می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.

همان گونه که می بینید این آیه از سوره صف، در تمام حروف و کلمات عیناً مثل آیه سوره توبه است و گویی عیناً تکرار شده است. هر آنچه در آیه اول گفتیم، از تأکید «هو الذی» گرفته تا معنای «هدی و دین الحق» و لزوم انجام وعده الهی در زمانی که نباید کوتاه باشد و مطالب

دیگر، همه و همه در این آیه هم جاری است. علامه جعفری اینجا دو نکته حائز اهمیت اضافه می‌کند. اول آن که خداوند علیم حکیم، آیه را تکرار نمی‌کند که سوره‌ای را طولانی سازد. شأن پروردگار از انجام چنین کاری اجل است؛ بلکه آیه را تکرار فرموده تا با این کار، تأکید را برساند و به ما بفهماند که این وعده الهی، وعده‌ای است قاطع و روشن و صریح که خُلف وعده در آن نیست زیرا خدا خُلف وعده نمی‌کند. قابل ذکر است که دو آیه اگرچه مدنی هستند، ولی فاصله زمانی قابل ملاحظه‌ای دارند و این خود نشان از اهمیت موضوع دارد و ناظر بر این است که سخن از این وعده خدا، منحصر در یک زمان و برهه خاص نبوده است.

به نظر می‌رسد منظور ایشان این است که اگر سخن از این وعده، تنها در سوره توبه بود، شاید این شائبه پیش می‌آمد که ابتدا چنین تقدیری مطرح نبوده؛ و چون اواخر عمر پیامبر رسیده بود و دین ایشان آن چنان که می‌بایست پیروز نشد، خدا این وعده را مقدر فرمود.

آیه سوم: سخن خداوند در سوره فتح ناظر بر وعده الهی

بعد از بحث از دو آیه قبلی ناظر بر وعده الهی که عیناً مثل هم بودند، اینک به آیه سوم می‌رسیم که با آن دو فقط در بخش آخر تفاوت دارد. خداوند در سوره فتح آیه ۲۸ می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾.

واضح است دو بخش ابتدایی آیه فوق، با دو آیه قبلی که بحث کردیم، هیچ تفاوتی ندارد؛ اما در فراز سوم آیه به جای «لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» که در آیه‌های سوره‌های توبه و صف بود، در این جا «كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» را می‌بینیم.

عبارت «كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» در این آیه سوره فتح، از حیث دلالت قوی‌تر است از عبارت «لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» در دو آیه پیشین. این عبارت در سوره فتح بدین معنی است که خداوند سبحان که آن وعده را داده، همان کسی است که شاهد و گواه هم هست؛ نه این که مانند فردی از نوع بشر وعده داده باشد و در هنگام انجام وعده، غائب باشد، یا مرده باشد و وصیت کند که وعده او را عملی کنند. در چنین صورتی که خود وعده‌کننده حاضر نباشد، ممکن است دیگران سهل‌انگاری کنند و به قول و وعده متوفی عمل نمایند؛ یا در انجام آن کوتاهی کنند، یا اصلاً فراموش کنند و یا نسبت به جوانب وعده جاهل باشند.

عبارت «كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» به زیبایی این مطلب را می‌رساند که خداوندی که شاهد بر مخلوقات است، حالا خودش وعده‌ای داده است؛ پس خودش ضامن اجرای وعده‌هایش هست و در انجام وعده تخلفی صورت نمی‌گیرد.

آیه چهارم: سخن خداوند در سوره مجادله، ناظر بر وعده الهی

علاوه بر سه آیه پیش گفته که اسلوب مشابهی داشتند، به وعده‌ای که در این آیه آورده شده توجه کنید:

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (مجادله: ۲۱).

در این آیه هم نکات زیرگفتنی است.

در سه آیه پیش گفته (در سوره‌های توبه، صف و فتح) فعل «لِيُظْهِرَ» داشتیم. واژه‌شناسان در معنای آن «بروز و ظهور قوی» یا «معاونت و غلبه» را آورده‌اند؛ اما در این آیه به صراحت، از ساختار «غلبه» استفاده شده، با چند تأکید. مرحوم جعفری در توضیح غلبه، به زیبایی می‌نویسد:

به راستی منظور چه نوع غلبه‌ای است؟ برتری مادی؟! ابداً! خداوند متعال نه به رسولانش و نه به مخلوقاتش وعده نداده که آنها به شکل مادی بر همه چیره می‌سازد (منظور من از غلبه مادی، همان است که در ادبیات معاصر از آن به غلبه فیزیکی تعبیر می‌کنند). از قضا جسم پیامبران از حیث مادی و فیزیکی، همواره در آزار و اذیت بوده و حتی بسیاری از ایشان کشته می‌شدند. پس خداوند، ضمانتی مبنی بر غلبه جسمی و مادی رسولانش نداده است. برای این سخنم به آیاتی از قرآن که درباره یهود گفته شده، استناد می‌کنم. آن‌جا که در سوره بقره، سخن از نبوت حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به میان آورده و به یهود می‌فرماید: همانا به موسی کتاب دادیم و بعد از او پی در پی پیامبران فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله جبرئیل تأیید نمودیم. سپس در ادامه همان آیه، به کشته شدن پیامبرانش تصریح کرده، باز هم خطاب به یهودیان با لحن سؤالی توییحی می‌فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ؟﴾ (بقره: ۸۷)؛ یعنی: پس چرا هر وقت پیامبری با دستوری که مایل نبودید سوی شما آمد تکبر کردید و در نتیجه، گروهی (از پیامبران) را تکذیب نموده و گروهی را می‌کشیدید؟! خداوند در آیات متعدد تأکید می‌کند که پیامبرانش برخی تکذیب می‌شدند؛ و برخی، هم تکذیب می‌شدند و هم مقتول. پس خداوند سبحان به مخلوقاتش، چه مؤمن چه کافر، وعده نداده که از جسم پیامبرانش حمایت و مراقبت می‌کند؛ به گونه‌ای که دست جنایتکاران به آنها نرسد و کسی نتواند آزاری بدان‌ها برساند. خیر. خداوند چنین قولی نداده که پیامبرانش حتی از شدیدترین آزارها - که کشته شدن است - به دور باشند (جعفری، بی‌تا: ۸۷-۹۲).

پس از توجه به نکته مهم فوق، این سؤال ایجاد می‌شود که وعده موجود در آیه ۲۱ سوره مجادله چه زمانی عملی می‌شود؟ با وجودی که دیده‌ایم همیشه تاریخ، پیامبران و مؤمنان در

آزار و اذیت بوده‌اند و خفقان و ظلم بر آنان تسلط داشته، پس چه زمانی است که خداوند وعده غلبه خود و رسولانش را در آن مطرح می‌کند؟

پاسخ این است که ناگزیر این وعده باید زمانی محقق شود که مهدی امت در انتهای حیات نسل بشر بیاید. همان زمانی که به قطع و یقین کامل‌ترین دوره حیات و زندگی بشر است. باید مهدی بیاید و آن قدر حکومت کند تا چشم انسانیت به او روشن گردد؛ زیرا اگر چنین نشود و از حیث طول زمان حکومت، کوتاه باشد، مثل انسانیت، مثل همان انسانی است که صد سال عمر کرده و فقط در لحظه آخر حیاتش، به آرزویش دست یابد! و این گونه به آرزو رسیدن، فایده‌ای جز حسرت ندارد و کسی از آن سود نمی‌برد.

آیه پنجم: سخن خداوند در سوره قصص ناظر بر وعده الهی

آیه دیگری که در بحث حاضر و وعده‌های الهی درباره آینده انسان و جهان می‌توان بدان استناد نمود، آیات مشهور سوره قصص است. خداوند متعال در آغاز این سوره می‌فرماید:

﴿تَسْأَلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص: ۳-۵).

شاید این جا شبهه پیش آید که: این آیات مربوط به عصر حضرت موسی علیه السلام است و نشان از پیروزی قوم موسی علیه السلام بر فرعونیان دارد؛ پس ربطی به آینده جهان و وعده الهی نخواهد داشت. محقق جعفری در پاسخ می‌گوید: به آخرین آیه دقت کنید. عبارت «نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» فعل گذشته نیست و نشان می‌دهد این سیره خداوند است و به موسی و فرعون اختصاص ندارد. چون خدا به زمان ماضی سخن نگفته و نفرموده: «آرَدْنَا أَنْ نَمُنَّ...» یعنی نفرموده: اراده کردیم. در زمان گذشته که با دادن نعمت منت بگذاریم. اگر زمان آیه، گذشته بود، می‌توانست مخصوص موسی و فرعون باشد. بلکه در آیه، فعل اراده، به زمان مستقبل و آینده ذکر شده؛ یعنی: «می‌خواهیم منت بگذاریم»، نه این که خواستیم منت بگذاریم.

۸۳

برای تفاوت فعل ماضی و مضارع، در قصه حضرت یوسف دقت کنید، که خداوند پس از بیان ماجراهای متعدد، آن جا که می‌خواهد از لطف خود بر یوسف سخن بگوید که ما برای یوسف چنین و چنان کردیم و نعمت‌های متعدد به او دادیم، با فعل ماضی سخن می‌گوید و می‌فرماید: «... وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ...» (یوسف: ۲۳) می‌بینید که خدا نفرموده:

كذالك نُمَكِّنُ... و فعل مضارع استفاده نشده، بلکه زمان فعلِ «مَكَّنَّا» ماضی است تا معلوم شود سخن از نعمت‌هایی در زمان گذشته بوده و نیز معلوم شود که این نعمت‌ها فقط مخصوص یوسف علیه السلام بوده است.

اما در آیه مورد بحث در سوره قصص، عبارتِ «تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ» را می‌بینیم؛ یعنی سنتِ خداوند سبحان این چنین جاری است که اگر کسانی در مقابل طاغوت‌های ضد انسانیت، (نه فقط طاغوت‌های یک قوم و قبیله)، به مبارزه برخیزند، ولی طاغوت‌ها پیروز شوند، سنت خدا بر این قرار گرفته که روزگاری بیاید تا همین شکست خورده‌ها، بر طاغوت‌ها پیروز شوند. آن‌هم سنتی که نه خُلف وعده‌ای در آن هست و نه مانعی بر سر راه آن.

پس آیه اختصاص به قوم موسی ندارد. اگر به آیه دوم همین سوره توجه کنیم می‌بینیم که صحبت از آیاتِ کتاب مبین است که بدون هیچ شکی، مراد از آن قرآن می‌باشد. پس معلوم می‌شود مخاطب، مسلمانان هستند. به علاوه در آخر آیه بعدی، عبارتِ «لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُونَ» به وضوح دلالت دارد که مراد از مؤمنان در مقابل کافران، کسانی هستند که به رسالت پیامبر ایمان آورده‌اند. پس تأکیدی است بر این حقیقت که مؤمنانِ آن روز که در مکه تحت فشار بودند و نیز مؤمنان عصرهای دیگر، باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد و جمعیت و نفرات و نیروهای شان هر قدر فراوان باشد و مردم با ایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهراً کم قدرت، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند؛ زیرا در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است.

خدایی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد، خدایی که بردگان مستضعف مصری را به حکومت روی زمین رسانید و جباران گردنکش را خوار و نابود کرد و خدایی که كودك شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود و هزاران هزار نفر از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت، قادر بر نجات شما هم هست. آری؛ هدف اصلی از این آیات، مؤمنان‌اند و این تلاوت به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته است. مؤمنانی که می‌توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.

دلیل چهارم: موضوع «دوازده نفر بودن امامان» به خودی خود

پس از سه استدلال پیش گفته و بحث مفصل درباره آیات ناظر بر وعده الهی، اینک به

استدلال چهارم در موضوع «لزوم غیبت برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه» می‌پردازیم. این استدلال هم مثل دلیل اول، مخصوص شیعیان دوازده امامی است. علامه جعفری خطاب به مخالفان شیعه می‌نویسد: مخالفان ما شیعیان، سخنانی می‌گویند و به ما نسبت می‌دهند که اصلاً سخن ما نیست! کلام شیعیان غیر دوازده امامی را به ما نسبت می‌دهند و دست‌آویزی برای طعنه زدن به شیعه می‌کنند. کمترین سخنی که به این عمل معارضان می‌توانم بگویم این است که کار آنها نه از باب انصاف است و نه از باب بحث عقلی و نه از باب حسن نیت داشتن در مناقشات و مباحثات فکری. لازم می‌بینم بر این نکته دوباره تأکید نمایم: کسی که پایبند به دوازده امام باشد، چاره‌ای ندارد جز آن‌که ایمان داشته باشد که همه دوازده امام، کامل می‌شوند و الا اعتقاد به دوازده امام بیهوده می‌گردد. ائمه علیهم السلام نسل در نسل و امامی پس از امام دیگر ادامه یافته‌اند و امام دوازدهمین آنها همان کسی است که اساساً ادامه حیات یافته تا برای امامت الهی زنده باشد و آنچه را خدا به خلقتش و به رسولش وعده داده، محقق کند. نتیجه این استدلال ما چنین است که انحصار ائمه در دوازده عدد، انحصاری است که به خودی خود، لازمه‌ای دارد؛ لازمه‌ای قطعی و صریح و روشن به این که دوازدهمی آنها حتماً ظهوری دارد و خواهد آمد، چون اگر ظهور نکند امامان، یازده امام می‌شوند و این، خلاف مبنای دوازده امامی است. ظهور او هم قطعاً بعد از غیبت اوست، چون قبل از غیبتش مسلماً ظهوری نداشته است. پس ثابت شد که غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه از ایشان جداشدنی نیست و لازمه اعتقاد شیعه است.

دلیل پنجم: حدیث ثقلین

این حدیث که با اختلاف اندک در الفاظ در منابع روایی آمده، از روایات متواتر است که پیامبر فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنَّ تَمَسَّكُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلِيَّتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

مرحوم جعفری نکات نابی را از حدیث ثقلین برداشت کرده می‌نویسد: در همه کتب شیعه و نیز برخی از احادیث اهل سنت، عبارت «کتاب الله و عترتی» دیده می‌شود و من با همین تعبیر کار دارم. اینک در چهار بخش، نکات مهمی را در این باب مطرح کرده، سپس بر موضوع عدم تفکیک غیبت از امام زمان استدلال می‌نمایم. در برخی از منابع اهل سنت به جای عبارت «کتاب الله و عترتی» شاهد این عبارت هستیم: «کتاب الله و سنتی». بر این مبنا معنی

حدیث چنی می شود: من در میان شما دو چیز باقی می گذارم، کتاب خدا و سنت خودم. حال که من بر مبنای حدیث ثقلین می خواهم بحث کنم، شاید چنین سؤالی پیش بیاید: پس تعبیر «کتاب الله و سنتی» را چه می گویی که در برخی کتاب ها هست؟

در پاسخ باید بگویم روی سخن من با کسانی نیست که معتقدند پیامبر به جای آن که بگوید: من در میان شما قرآن و عترتم را گذاشته ام، فرموده باشد: من در میان شما قرآن و سنتم را گذاشته ام. اینها مخاطب من نیستند. من برای اینها استدلال نمی کنم! ولی یک جواب نقضی برایشان دارم و می گویم: اگر فرض کنیم که رسول خدا ﷺ فرموده باشد کتاب خدا و سنتم را گذاشته ام، پس می خواسته دهان کسی را ببندد که گفته: «حسبنا کتاب الله»؛ تا بعد از آن دیگر چنین سخنی را نگوید و دهانش را بسته نگه دارد. چون طبق سخن خودتان، پیامبر فرموده: قرآن و سنتم؛ و نفرموده که قرآن کافی است!

ولی مع الاسف، او همین سخن را که نباید می گفت، گفت که: کتاب خدا کافی است! و با این سخنش، مردم را از نوشته ها و سخنان پیامبر اکرم ﷺ ممنوع و محروم ساخت. این در حالی است که پیامبر اکرم ﷺ بعد از خداوند صادق ترین و راست گوترین فرد است. رسول گرامی ﷺ در ادامه سخنش فرمود: «لَنْ تَضَلُّوا ابْدَآءً» یعنی اگر به این دو - قرآن و عترت - متمسک شوید هرگز گمراه نمی گردید. ولی آن گوینده، مردم را از یک رکن هدایت، دور ساخت. من به آنها کاری ندارم، ولی تأکید می کنم که ما شیعیان به سنت رسول خدا ﷺ بیشتر اهمیت می دهیم. ایمان ما به ائمه و امامان و پیروی ما از ایشان و هدایت جویی ما از هدایتگری آنها و اقتداء ما به سنت ائمه علیهم السلام، همه و همه به خاطر پیروی از رسول خدا ﷺ و تمسک به سنت ایشان و نیز تمسک به کتاب خداست؛ آن جا که در آیه ولایت فرمود:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (مائده: ۵۵).

ما به این آیه ایمان آوردیم و آن را تصدیق نمودیم و به امید خدا از کسانی هستیم که بلافاصله در سوره مائده و در آیه بعد از آیه ولایت معرفی شده اند؛ یعنی کسانی که ولایت خدا را پذیرفته ایم و از حزب خدا هستیم (جعفری، بی تا: ۱۱۳).

وی ادامه می دهد: پس از دو حال خارج نیست که دومین ثقل از زبان پیامبر ﷺ چه چیزی باشد: اهل بیتش باشد؟ یا سنتش؟

اتفاقاً من می خواهم تکرار کنم که اگر فرموده بود سنتم، چنان که قبل از این گفتم، خواسته

که گوینده «حسبنا کتابُ الله» را منع کند و دهانش را ببندد تا نگوید: حسبنا کتابُ الله! اما متأسفانه در بدترین شرایط و دردآورترین موقعیت که رسول خدا ﷺ در شرایط جسمی ناگواری بودند، او همین سخن را بر زبان آورد.

به هر حال وقتی قرار است دو ثقل جدا نشوند، برای ثقل دیگر که از قرآن جداشدنی نیست باید یک امام زنده از عترت موجود باشد؛ همان طور که قرآن موجود است؛ تا اولاً «عدم افتراق» صدق کند؛ و ثانیاً ما امت مسلمان به آن متمسک شویم همان طور که به قرآن متمسک می‌شویم. ناگزیر باید ثقل دیگری همانند و معادل قرآن کریم، زنده و حی و موجود باشد. لذا علاوه بر آن که وجود حضرت مهدی (عج) اثبات می‌شود، لزوم غیبت هم ثابت می‌گردد. چون باید این امام، اگرچه غائب، ولی زنده بماند تا قرین قرآن باشد (همان: ۱۱۳-۱۲۵).

دلیل ششم: احادیث مهدویت در کتب غیر شیعه

مرحوم جعفری در آغاز سخن، بدین مطلب اشاره کرد که گاه، به روایات عامه هم با غرض خاص، اشاره می‌کند. وی سه روایت آورده، و جهت استدلال به آن سه را مطرح می‌نماید. البته تصریح می‌کند که این روایات بسیارند و سندها و منابع فراوان آنها حذف می‌شود.

حدیث اول ناظر بر ظهور امام عصر (عج) با ریشه «ب ع ث»

از عبدالله بن مسعود صحابی رسول خدا ﷺ نقل شده است که پیامبر ﷺ فرمود:

لَوْمْ يَبْقَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ، حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِّنِي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا (ابن داود، بی تا: ج ۴، ۱۰۶).

اولین نکته مهم در این احادیث و در عبارت «حتى يبعث الله» این است که قیام حضرت مهدی (عج) و ظهور ایشان به اراده مستقیم خداوند سبحان انجام می‌شود، زیرا خدا فعل «بَعَثَ» را به خودش نسبت می‌دهد. نمونه دیگر را در قرآن، آن جا که خداوند می‌خواهد از رسالت رسولش خبر دهد ببینید که چگونه خبر می‌دهد. در سوره جمعه می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».

در آیه مورد بحث، عبارت «هُوَ الَّذِي» تأکید بر فاعل فعل بَعَثَ است تا نشان دهد فقط و فقط خداست که در بین آن مردم، چنین رسولی را فرستاد.

در حدیث مورد بحث هم فاعل «بَعَثَ» خود الله است نه دیگری. پس مسئله ظهور،

مستقیماً به دست خداست که حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی باشد، آن روز را آن چنان طولانی می کند تا مردی از اهل بیت رسول خدا ﷺ را مبعوث فرماید. توضیح درباره معنای «بعث» در نکته بعدی خواهد آمد.

کلمه بَعَثَ و ساختارهای دیگر ریشه «ب ع ث» در بسیاری از آیات قرآن آمده تا تعبیری برای فرستادن رسول باشد و نشان دهد که این ارسال، به صورت مستقیم از جانب خداوند تعیین شده است (البته غیر از «ب ع ث»، تعابیر دیگری مانند «إرسال» هم به کار رفته است). خداوند سبحان برای رسولش از کلمه «بَعَثَ» در سوره جمعه استفاده نموده و از رسالت او چنین تعبیر می کند: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ». در روایت مورد بحث هم عیناً همان ریشه را در ساختار مضارع می بینیم: يَبْعَثُ. این، نشان می دهد که برای ظهور امام عصر ﷺ هم امری شبیه بعثت پیامبر ﷺ روی می دهد تا کاری کند کارستان (تفصیل بحث در: اخوان مقدم، ۱۳۹۴: ۱۹۹-۲۲۸).

در این بخش، مرحوم جعفری رفع شبهه نموده، می نویسد:

البته من نمی خواهم چنین القا کنم که حضرت مهدی ﷺ، پیامبری بعد از رسول خداست که مبعوث می شود. خیر. بلکه می خواهم تأکید کنم که استعمال ریشه «ب ع ث» برای ظهور امام عصر ﷺ، دلالت دارد به این که عمل «فرستادن» و «بعث» مهدی ﷺ، فعلی است که مستقیماً فعل خداست و خود خدا آن را انجام می دهد. از این مطلب، می خواهم این را ثابت کنم که چون فعل خداست، خدا حتماً از این فعل راضی است، چون خواست خودش بوده است. اولاً فاعلش مستقیماً خداست و ثانیاً فعل «مبعوث کردن» از افعال خداست. پس نتیجه، این می شود که ظهور امام عصر ﷺ از سوی خدا و با رضایت مستقیم خداست. نه مثل خلفای ایشان (یعنی اهل سنت) که به زعم خودشان «انتصاب خلیفه با بیعت و اجماع مردم صورت گرفته و خداوند نص و امر ویژه ای در این باب ندارد».

حدیث دوم ناظر بر ظهور امام عصر ﷺ، با ریشه «اصلاح»

در کتب اهل سنت از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که فرمود:

المُهْدِي مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَصْلِحُهُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةِ (ابن حنبل، ۱۴۲۰: ج ۱، ۸۴، ح ۶۴۶).

این روایت نیز نکات قابل توجهی دارد که در ادامه می آید. عبارت «يَصْلِحُهُ اللَّهُ» یعنی خداوند امر او را اصلاح می کند. چنان که در حدیث اول ذکر کردیم، باز هم «اصلاح امر» مستقیماً

به خدا نسبت داده شده تا نشان دهد امر ظهور، امری الهی است. در یک شب، خود خداوند هر آنچه لازم است انجام می‌دهد.

بدیهی است که این فعل، مضارع باب افعال می‌باشد به معنای «اصلاح می‌کند او را»؛ نه خود حضرتش را اصلاح می‌کند! بلکه یعنی حوائج او را برآورده می‌کند. حوائج او چطور برآورده می‌شود؟ آیا به این معناست که خدا برای او یک شبه تختی برای سفر مهیا می‌سازد و گذرنامه سفر برایش صادر می‌کند! خیر! بلکه منظور این است که همان زمانی که امیدی به نزدیکی ظهورش ندارد و قرائن نشان نمی‌دهد که مدت غیبت او رو به اتمام است؛ همان زمان در یکی از شب‌ها خدا به او امر می‌کند تا صبح روز بعدی، ظهور فرماید. معنی جمله «يُصْلِحْهُ اللَّهُ» این است.

پس باز هم به این نتیجه رسیدیم که امر ظهور، امری خدایی است و فاعل آن، فقط الله می‌باشد؛ به عبارت دیگر، مهدی امامی الهی است نه امامی که ما انتخاب کنیم و خدا هم به انتخاب ما رضایت می‌دهد! از این جا روشن می‌شود که غیبت او هم خدایی و الهی است، چون خدا خودش او را در پرده غیبت گذاشته و خودش امر ظهورش را اصلاح می‌فرماید. دو ویژگی که گذشت، یعنی امام الهی و غیبت الهی، فقط در اعتقاد شیعیان وجود دارد. امامی با این اوصاف، فقط از جنس امامان ما شیعیان است (چون اهل سنت، امامان خود را الهی نمی‌دانند و اصلاً چنین ادعایی ندارند).

حدیث سوم ناظر بر ۱۲ نفر بودن ائمه و دلالت آن بر امام عصر عجل الله تعالی فرجه

محقق جعفری در این بخش، استدلال زیبایی در شمارش دوازده امام دارد. وی می‌گوید: در روایات برادران ما فراوان آمده که پیامبر ص فرمود: «الْأَيُّمَةُ بَعْدِي - عَدَدَ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ - اثْنَا عَشَرَ». برادران اهل سنت ما، آن جا که در مورد تعداد ائمه سخن می‌گویند، این روایت را این گونه تفسیر می‌کنند: کسانی که جانشین رسول خدا ص می‌شوند دوازده نفرند که همگی عادل اند و ظلم و جور نمی‌کنند. نیز معتقدند که همه آنها از قریش هستند، چرا که در برخی از روایات، بدان تصریح شده است. حال باید ببینیم این دوازده نفر را چگونه برشمرده و چه کسانی را معرفی می‌کنند. به سه نکته مهم درباره حدیث فوق توجه کنید.

برادران اهل سنت اگر چه در تعداد جانشینان پیامبر ص طبق حدیث فوق، متفق هستند و به «۱۲ نفر» بودن آنها اعتراف می‌کنند، ولی در برشمردن آنها تناقض‌های عجیب‌غریب دارند که بحث آنها مفصل است، ولی اشکال‌های عمده‌ای دارد.

اغلب آنها برای نام بردن از این دوازده نفر ابتدا خلفای راشدین را می‌شمارند؛ یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان و امیرالمؤمنین علی علیه السلام. نفر پنجم کیست؟ آنها به زور معاویه را از دوزخ و نار، به سمت خلافت می‌کشاند تا امام پنجم باشد! بعد متحیرند که چه کسانی را امام بشمارند. گاه سفاح و منصور و بنی عباس را ذکر می‌کنند که هیچ تناسبی با بقیه ندارند. فقط جزء لیست خلفای راشدین ذکر می‌شوند، با این که راشد و غیر راشد در بین آنها وجود دارد و بدون هیچ ویژگی خاصی، فقط به خاطر هوا و هوس شمارش‌کنندگان در لیست هستند. هیچ نکته مثبتی ندارند که آنها را به قبلی‌ها، یعنی بنی امیه و بعدی‌ها برتری دهد. چون همین شمارش‌کنندگان هوسران بودند که این خلیفه‌های جور را تعیین کرده و برگردن مردم سوار نموده بودند. طبیعی است که همان‌ها را جزء لیست دوازده نفر بیاورند.

در شمارش آنها سه اشکال وجود دارد:

اشکال اول: چنانچه ذکر شد این افراد هیچ ویژگی و خصوصیتی نداشتند که براساس آن، خلیفه پیامبر شوند.

اشکال دوم: بنی عباس را که به آن چهار نفر اضافه می‌کنند، تعداد خلیفه‌های پیامبر بیش از ۱۲ می‌شود و اگر بنی امیه را اضافه کنند به ۱۲ نمی‌رسد و اگر بنی مروان را بیاورند باز هم اضافه می‌شود!

اشکال سوم: اغلب آنها عمر بن عبدالعزیز را «خلیفه راشد» می‌دانند که اهل جور و ستم نبوده است. سؤال مهم این است که عمر بن عبدالعزیز را چه کسی منصوب نموده؟ همان خلیفه قبل از او که اتفاقاً راشد نبوده است؟! به علاوه، او اگر «راشد» است، باید شخص راشدی را برای جانشینی انتخاب کند؛ اما شخصی را برای خلافت بعد از خود منصوب نموده که «غیر راشد» و «غیر عادل» است! بر این اساس، راشد بودن عمر بن عبدالعزیز هم زیر سؤال می‌رود که چطور او شخص غیر راشد را خلیفه می‌کند؟ چطور این انسان راشد، کسی را امیر مردم می‌کند و برگردن مسلمانان سوار می‌کند و متمکن می‌سازد که راشد نیست؟ (جعفری، بی تا: ۱۴۰-۱۴۵)

اشکال چهارم: پیامبر ما که «أفصح فصحا» بود، آیا ممکن است سخنی از روی هوس بفرماید؟ آیا وقتی فرمودند جانشینان من دوازده نفر هستند، از امری مجهول و محتمل و نامعلوم سخن گفتند؟!

حال به مکتب شیعه بنگرید که این دوازده امام چگونه با نام و نام پدر کاملاً مشخص هستند و یازده نفر ایشان زندگی کرده و از دنیا رفته‌اند و یکی از آنها باقی است. هدف من، این

بود که بگویم احادیث مهدی در کتب اهل سنت، نصوصی دارد که به صورت قاطع دلالت بر یک مطلب مهم می کند. دلالت بر این که «مهدی از جنس خلفایی که آنها برای امت بعد از رسول خدا ص می شمارند نیست، بلکه او امامی خدایی و الهی است».

وی ادامه می دهد: این انسجام عددی فقط در اعتقادات امامت شیعه دیده می شود که دوازده نفر کامل و معین هستند. نیز احادیث مربوط به امامت حضرت مهدی ع در کتب اهل سنت، چنان که در دو حدیث پیشین گفتیم، اشاره دارد که مهدی، یک امام الهی است و این وصف الهی بودن، در کتاب های آنها برای احدی از جانشینان رسول خدا ص، حتی برای امیرالمؤمنین ع هم ذکر نشده، اگرچه ما شیعیان، علی ع را نیز امام الهی می دانیم. این جا علامه جعفری خطاب به اهل سنت می گوید:

بر این اساس، حالا که براساس روایات خودتان، مهدی یک «امام الهی» است، می بایست در ضمن یک سلسله الهی باشد. این صحیح نیست که او امام الهی باشد ولی قبل او امام الهی نباشد! یعنی هر ۱۲ نفر باید این ویژگی را داشته باشند؛ چون پیامبر ایشان را از هم جدا نرفته؛ و ویژگی «الهی بودن» را مخصوص یک یا دو نفر ننموده است؛ و این امر میسر نیست مگر با اعتقادات ما شیعیان. احادیث مهدی در مکتب برادران اهل سنت ما، خود دلالت قاطعی بر نظریه امامت شیعه، از ابتدا تا مهدی ع دارد.

این مطلب را حدیثی دیگر از اهل سنت تأکید می کند. آن جا که از امیرالمؤمنین ع روایت می کنند که فرموده:

من به رسول خدا ص عرض کردم یا رسول الله، آیا مهدی از ما ائمه هدایت است؟ یا از غیر ماست؟ پیامبر ص فرمود: البته که از ماست. دین به ما ختم می شود همان گونه که با ما آغاز شد (نعیم بن حماد، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ۳۷۰؛ سیوطی، ۱۴۲۴ق: ج ۲، ۶۱).

مرحوم جعفری طبق روال محققان، به یک سؤال مقدر اشاره کرده و پاسخ می دهد: اینک که روایت فوق را مطرح کردم، شاید این شبهه پیش آید که این حدیث، خود نشان می دهد امیرمؤمنان ع از تعداد امامان اطلاع نداشته است! در پاسخ می گویم سؤال امیرالمؤمنین ع، به دلیل عدم آشنایی حضرت امیرمؤمنان ع از تعداد و اسامی ائمه ع نیست؛ بلکه ایشان فقط به جهت روشن شدن مطلب و مشخص کردن جانشینان پیامبر اکرم ص این سؤال را مطرح فرمودند. به دو دلیل:

دلیل اول: اگر در متن حدیث دقت کنید می بینید که امام از رسول خدا ص پرسیده: آیا مهدی هم از ما ائمه هدایت است؟ پس فرض اولیة علی ع این است که ائمه ع همان

پیشوایان هدایت هستند که انتخاب آنها به انتخاب مردم نیست و خود ایشان هم یکی از آنهاست.

دلیل دوم: این سؤال در زمان حیات رسول خدا ﷺ پرسیده شده که هنوز پیامبر ﷺ زنده بودند و هنوز از دنیا نرفته‌اند که زمینه‌ای برای انتخاب جانشین، موجود شود؛ که بخواهد انتخاب آن شرعی باشد؛ یا رقابت‌های سیاسی وارد این موضوع شود و مثلاً یک رقابت آزاد و مردمی باشد که در آن تزویر و کلک نبوده است؛ یا یک رقابت جعلی و ساختگی بوده بدون رأی‌گیری. اساساً سؤال امام در زمان حیات رسول خدا ﷺ بوده و ایشان هم پاسخ دادند که مهدی ﷺ هم از ما است نه از غیر ما.

نتیجه‌گیری

طبق مباحث علامه جعفری، تلاش ایشان این بود تا ثابت کند غیبت حضرت مهدی ﷺ امری است که واجب و لازم است. نمی‌توان این موضوع را از امام عصر ﷺ جدا کرد. ایشان ابتدا برای آن که مقدمات مشترک با مخاطبانش داشته باشد، دو مبنا مطرح نمود، و پس از اثبات دو مبنا، وارد بحث اصلی شد و «غیرقابل تفکیک بودن» را با شش دلیل ثابت نمود که عبارتند از:

۱. لزوم خالی نماندن زمین از حجت خدا؛
 ۲. امامت نکردن حضرت مهدی ﷺ حتی برای یک روز؛
 ۳. آیات ناظر بر وعده الهی و غلبه دین خدا بر همه ادیان (در این بخش پنج آیه را بررسی نمودیم)؛
 ۴. موضوع دوازده نفر بودن امامان؛
 ۵. حدیث ثقلین؛
 ۶. احادیث مهدویت در کتب اهل سنت و نکات مهم آنها ناظر بر الهی بودن امامت امام عصر ﷺ که در این بخش به سه حدیث مهم از منابع عامه پرداخت.
- با تکیه بر این دلایل روشن شد که موضوع غیبت از حضرت مهدی ﷺ جداشدنی نیست.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶ق)، *أمالی*، تهران، کتابچی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۵۹ق)، *کمال الدین وتمام النعمه*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۳. ابن حنبل، احمد (۱۴۲۰ق)، *مسند*، بی جا، مؤسسة الرساله.
۴. ابی داود، سلیمان بن اشعث (بی تا)، *سنن*، بیروت، المكتبة العصریه.
۵. جعفری، محمدرضا (بی تا)، *الغیة*، بی جا، مرکز للابحاث العقائدیة.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
۷. خزاز رازی، علی بن محمد (۱۳۶۰ق)، *کفاية الأثر في النص على الأئمة الإثني عشر*، قم، بيدار.
۸. سیوطی، جلال الدین (۱۴۲۴ق)، *الحوای للفتاوی*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۹. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام*، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
۱۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، *الأمالی*، قم، دارالثقافه، اول.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق)، *تهذيب الاحكام*، تحقیق: حسن خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۳. طیب، عبدالحسین (۱۳۷۸ق)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، دوم.
۱۴. فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶ق)، *السوفی*، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین عليه السلام، اول.
۱۵. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸)، *کنزالدقایق و بحر الغرائب*، تهران، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی / مؤسسة الطباعة و النشر.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چهارم.
۱۷. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

۱۸. مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۳ق)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب
الإسلامیه .
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الإسلامیه، اول .
۲۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم (بی تا)، *الغیبه*، تهران، مکتبه الصدوق .
۲۱. نعیم بن حماد، ابو عبدالله (۱۴۱۲ق)، *کتاب الفتن*، قاهره، مکتبه التوحید .

